

۳

زندگینامه پیامبر

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهَ وَسَلَّمَ

از سال دوم هجرت تا سال هشتم هجرت

تالیف: محمد علی خالقی (سلطان العلماء)

کفیه

www.aqeedeh.net

این کتاب از کتابخانه عقیده دریافت شده است

www.aqeedeh.com



﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾
«پس به آن بندگانم مرده به، کسانی که سخنها را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند.»

کتابخانه عقیده

بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی

زندگینامه پیامبر ﷺ

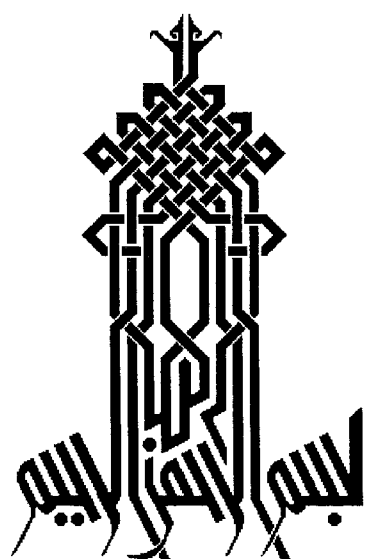
از سال دوم هجرت
تا
سال هشتم هجرت

کودکان و نوجوانان

از دیدگاه اهل سنت
جلد سوم

مؤلف:

محمّد علی خالدی (سلطان العلماء)



فهرست مطالب

۷ حوادث سال دوم هجرت
۷ جنگ بدر
۷ ۱- مقدمات جنگ بدر
۸ مشورت پیامبر ﷺ با یارانش
۹ رأی و نظر حُباب بن مُنْذَر
۱۰ شروع جنگ بدر
۱۲ نتیجه‌ی نهایی جنگ بدر
۱۳ عوامل پیروزی مسلمانان
۱۴ غزوه بنی قینقاع
۱۶ حوادث سال سوم هجرت
۱۶ جنگ اُحُد
۱۸ اوج درگیری
۱۹ حوادثی که در جنگ احد اتفاق افتاد
۲۱ حوادث سال چهارم هجرت
۲۱ ۱- سریه‌ی رَجِیع
۲۱ ۲- سریه‌ی بئر معونه
۲۲ ۳- غزوه‌ی بنی نضیر
۲۴ حوادث سال پنجم هجرت
۲۴ ۱- غزوه‌ی بنی مصطلق

۲۵	۲- ماجرای افک (تهمت به حضرت عایشه رضی الله عنها).....
۲۸	۳- غزوه‌ی خندق.....
۳۳	۴- غزوه‌ی بنی قریظه.....
۳۶	حوادث سال ششم هجرت.....
۳۶	۱- تصمیم پیامبر ﷺ بر انجام عمره.....
۳۷	۲- صلح حدیبیه.....
۴۰	حوادث سال هفتم هجرت.....
۴۰	۱- نامه‌های پیامبر ﷺ به سران کشورها.....
۴۲	۲- غزوه‌ی خیبر.....

حوادث سال دوم هجرت

جنگ بدر

مقدمات جنگ بدر

اولین رویارویی و درگیری مستقیم کفار قریش و مسلمانان در جنگ بدر صورت پذیرفت. این جنگ در هفدهم رمضان سال دوم هجرت به وقوع پیوست. در آستانه‌ی رمضان این سال، پیامبر ﷺ مسلمانان را آماده می‌کرد تا هنگامی که بزرگترین کاروان تجاری قریش به سرپرستی ابوسفیان از شام بازگشت، به آن حمله نمایند؛ زیرا بیشترین قسمت کالاهای این کاروان از فروش اموال مهاجرین تأمین شده بود.

وقتی که ابوسفیان از هدف پیامبر ﷺ آگاه گردید، راه اصلی خود را تغییر داد و خود را از دریای سرخ به مکه رساند. قبل از رسیدن کاروان تجاری قریش، ابوسفیان از مردم مکه یاری و کمک خواسته بود، اما هنگامی که از به سلامت رسیدن کاروان قریش اطمینان حاصل نمودند، ابوسفیان خواستار بازگشت گروه امدادی گردید؛ اما ابوجهل همچنان بر ادامه دادن مسیر اصرار می‌ورزید و می‌گفت: به خدا! باز می‌گردیم تا وارد بدر شویم و سه شبانه روز آنجا بمانیم، مردم را اطعام دهیم و شراب بنوشیم و ... تا مسلمانان برای همیشه هیبت و شکوه ما را در دل داشته باشند.

برخلاف اظهارات ابوجهل، اخنس بن شریق خواستار بازگشت گردید؛ اما کاروانیان از پیشنهاد او خودداری ورزیدند و بنی زهره نیز که تعداد آنان

به سی صد نفر می‌رسید و هم‌پیمان قریش بودند، بازگشتند و در بدر حضور پیدا نکردند.

مشورت پیامبر ﷺ با یارانش

پیامبر ﷺ قبل از این که مستقیماً وارد صحنه‌ی نبرد گردد، جلسه‌ای تشکیل داد تا وضعیّت موجود را برای یاران خودش توضیح و بیان نماید. گروهی از سپاهیان دچار وحشت و اضطراب گردیدند و دل‌هایشان به وحشت افتاد؛ اما در مقابل این عده، فرماندهان بزرگ و مشهور جهان اسلام آمادگی کامل خویش را برای نبرد اعلام کردند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جای برخاست و سخنانی زیبا و نیکو گفت؛ آنگاه عمر رضی الله عنه از جای برخاست و او نیز سخنانی زیبا و نیکو گفت؛ آنگاه مقداد بن عمرو از جای برخاست و گفت: ای پیامبر ﷺ به همان سویی که خداوند به شما دستور داده بروید، چرا که ما با شما ایم. به خدا قسم! ما به شما چیزی را نخواهیم گفت که پیروان موسی علیه السلام به او گفتند: «تو خود با خدایت بروید بجنگید؛ ما همین جا نشسته‌ایم»، بلکه می‌گوییم:

«فَاذْهَبِ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا مَعَكُمَا مَقَاتِلُونَ»

«شما خود با فرایتان بروید و ما نیز همراه شما ایم.»

همچنین مقداد گفت: سوگند به خدا! گرما را تا «برک الغماد» (جایی بسیار دور دست در یمن) ببرید، ما نیز با شما خواهیم آمد.» این سه نفر از مهاجرین بودند؛ اما پیامبر ﷺ دوست داشت تا انصار نیز حمایت خود را اعلام نمایند؛ چون تعداد انصار از مهاجرین بیشتر بود و همچنین

دوست می‌داشت تا سنگینی جنگ بر دوش هر دو گروه (مهاجر و انصار) بیافتد.

پیامبر ﷺ به گونه‌ای سخنانش را ادامه داد که انصار مخاطب این سخنان بود. در این هنگام سعد بن معاذ از جای برخاست و گفت: «ای پیامبر ﷺ ما نیز به تو ایمان آورده‌ایم و شما را تصدیق کرده‌ایم و گواهی داده‌ایم که هر آنچه را که آورده‌اید، حق است، و عهد و پیمانی که با شما بسته‌ایم مبنی بر حمایت از شماست. ای پیامبر ﷺ به سوی هر آنچه که می‌خواهید، پیش بروید که ما با شما هستیم. حتی اگر خود را به این دریا بزنید، ما نیز همراه شما خواهیم آمد؛ زیرا ما مردمی جنگجو و کارآزموده هستیم و از جهاد و مبارزه باکی نداریم».

پیامبر ﷺ وقتی از جانب انصار نیز اطمینان حاصل نمود، دستور ادامه‌ی مسیر را صادر نمود.

رای و نظر حُباب بن منذر

پیامبر ﷺ پس از اطمینان خاطر از جانب مهاجرین و انصار به سمت چاه‌های بدر حرکت کرد، به این خاطر که پیش از مشرکان به آب‌های بدر برسند و نگذارند کفار از این امتیاز استفاده کنند. هنگامی که به یکی از این چاه‌ها رسیدند، پیامبر ﷺ دستور داد تا سپاهیان در این مکان، منزل گزینند. در این هنگام حُباب بن منذر - که یکی از مشهورترین کارشناسان نظامی بود - به پیامبر ﷺ گفت: آیا شما از جانب پروردگار مأور شده‌اید که در این مکان بمانید تا ما نیز تسلیم شویم و در آن حرفی نداشته باشیم؟ و یا

این که رأی و نظر شخصی خود شماسست؟ که اگر رأی شخصی خود شماسست، ما نیز رأی و نظر داریم.

پیامبر ﷺ فرمود: این رأی و نظر خودم می باشد. حباب بن منذر گفت: پس ما باید پیش رویم تا به نزدیکترین چاه به قریش برسیم و چاه هایی که در مسیر ماست، آنها را پر نماییم و برای خودمان حوضی بسازیم و پر از آب کنیم و در این صورت قریش به آب دسترسی ندارند. پیامبر ﷺ رأی و نظر حباب را پذیرفت و دستور به حرکت سپاهیان داد.

شروع جنگ بدر

مسلمانان همچنان در انتظار رویارویی با کفار بودند تا این که لحظه‌ی موعود فرا رسید. پیامبر ﷺ قبلاً اطلاعاتی از تعداد سپاه کفر به دست آورده بود و حتی بعضی از سپاهیان کفر هم راضی به رویارویی با پیامبر نبودند؛ از جمله عتبه بن ربیعہ. اما ابوجهل با حالتی از کبر و غرور همچنان بر ادامه‌ی جنگ اصرار می ورزید.

پیامبر ﷺ هنگامی که سپاهیان ابوجهل را دید، دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خداوند! این طایفه‌های قریش اند که با دنیایی از کبر و غرور و ناز آمده‌اند تا با تو بجنگند و فرستاده‌ی تو را تکذیب کنند. خداوند! آن پیروزی‌ای که مژده‌اش را به من داده‌ای، نصیبم گردان! خداوند! همین امروز کارشان را یکسره فرما!»

دو گروه در برابر یکدیگر صف آرایی نمودند؛ ابتدا جنگ تن به تن شروع شد؛ سه تن از کفار و سه تن از مسلمانان.

افراد کفار عبارت بودند از: ولید بن عتبة، عتبة بن ربیعہ و شیبہ بن ربیعہ. افراد مسلمانان عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، حمزه، عموی پیامبر و عبیده بن حارث. در اولین درگیری میان علی علیه السلام و ولید، علی علیه السلام ولید را به قتل رسانید، حمزه علیه السلام نیز شیبہ را به قتل رسانید و عبیده و عتبة هر کدام به دیگری ضربه‌ای زدند و در این هنگام علی و حمزه علیهما السلام بر عتبة حمله بردند و او را به قتل رساندند، و عبیده را به عقب صف رسانیدند تا درمان شود.

نتیجه‌ی نهایی این جنگ مشخص بود؛ زیرا از همان ابتدا سه جنگجوی مشهور قریش به قتل رسیده بودند. این بود که قریش از کشته شدن این سه جنگجو آشفته و مضطرب گردیدند و بر سر مسلمانان شوریدند.

تعداد مسلمانان ۳۱۳ یا ۳۱۴ نفر و تعداد کفار ۹۰۰ نفر بود، و از لحاظ نیرو و تعداد و وسایل و ابزار جنگی یک جنگ نابرابر بود؛ به این خاطر مسلمانان در ابتدا دچار هراس و ترس گردیدند و به راز و نیاز با پروردگار پرداختند و با وجود این که یورش‌های متعدّد از جانب کفار بر مسلمانان وارد می‌آمد، مسلمانان آنان را با یاری پروردگار دفع می‌کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از همان لحظه‌های اوّل شروع جنگ، به راز و نیاز با پروردگار پرداخت و این چنین دعا می‌کرد:

«خداوند! آن نویدی را که به من داده بودی، به انجام برسان! خداوند!

من وفای به عهد و تحقّق وعده‌ی تو را از تو می‌طلبم».

هنگامی که جنگ به اوج خود رسید و شدّت یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله با

پروردگار چنین راز و نیاز کرد:

«خداوند! اگر این جماعت امروز از دست بروند، دیگر کسی تو را

نخواهد پرستید».

نتیجه‌ی نهایی جنگ بدر

زمانی که خداوند پایداری و استقامت مسلمانان را مشاهده نمود و راز و نیاز پیامبر ﷺ را نیز شنید، امداد و کمک‌های غیبی خویش را نازل فرمود و فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستاد؛ خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ أَلْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ (سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۹)

«من به واسطه‌ی یکونزار تن از فرشتگان که پیاپی فرود آیند، شما را کمک و یاری فوادم کرد».

در آن روز هیچ اثری از خستگی و فرسودگی در وجود مسلمانان یافت نمی‌شد؛ زیرا خداوند مدد و نصرت خویش را نصیب مسلمانان گردانیده بود.

سرانجام نتیجه‌ی جنگ به نفع مسلمانان پایان یافت و حدود هفتاد تن از سران کفار، کشته و حدود هفتاد نفر نیز اسیر گردیدند. در ارتباط با اسیران جنگی، پیامبر ﷺ با یاران و اصحابش به مشورت پرداخت؛ نظر ابوبکر رضی الله عنه این بود که از آنان فدیة بگیرند و آنان را آزاد نمایند و کسانی که قادر به پرداخت فدیة نیستند، ده نفر از مسلمانان را تعلیم دهند و در مقابل آن، آزاد گردند. عمر رضی الله عنه گفت: این اسیران، همه رهبران و سران کفار هستند، آنان را بکش تا از دست آنان راحت شوی و دوباره طمع جنگ با تو را در سر نیرواراند. اما پیامبر ﷺ که انسانی خوش قلب و رؤوف بودند، نظر ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند و آنان را در ازای گرفتن فدیة آزاد نمودند.

و کشته شدگان را نیز در یکی از چاه‌های بدر دفن کردند.

عوامل پیروزی مسلمانان

مهم‌ترین عوامل پیروزی مسلمانان در جنگ بدر را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

۱- نصرت و امداد الهی که با فرستادن فرشتگان و نزول باران، مسلمانان را یاری رساند.

۲- ایمان و تقوای مسلمانان که باعث گردید در مقابل کفار پایداری و استقامت ورزند، آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ﴾

(سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۲۴)

«فرمودند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن‌که (نسبت به کافران) ناپیش (و از ساز و برگ اندکی

برخوردار) بودید، پس از فرا بترسید، باشد که شکر او را بای آورده باشید.»

۳- رهبری و هدایت خردمندانه‌ی پیامبر ﷺ به گونه‌ای که از ابتدای جنگ همواره در صدد سربلندی و عزّت مسلمانان بود و با سخنان دلنشین خود، مسلمانان را تشویق به جنگ می‌فرمود.

پیامبر ﷺ در بحبوحه‌ی جنگ فرمود: «سوگند به آن که جان محمد در دست اوست! امروز هر مسلمانی که با اینان مبارزه کند و صابرا نه و مخلصانه و روی به جبهه نه پشت به جبهه کشته شود، خداوند او را داخل بهشت خواهد کرد.»

غزوه بنی قینقاع

یهودیان مدینه با وجود این که با پیامبر ﷺ پیمان همکاری امضاء کرده بودند، اما پیروزی مسلمانان در جنگ بدر برای آنان بسیار ناگوار بود. این امر موجب گردید تا آزار و اذیت یهودیان مدینه نسبت به پیامبر ﷺ و یاران و اصحابش وارد مرحله‌ای تازه گردد.

آزار و اذیت آنان به حدّی بالا گرفت که میان مسلمانان دودستگی ایجاد می‌نمودند، آنان را مسخره می‌کردند، و هر مسلمانی که وارد بازارشان می‌گردید، از در آزار و اذیت او بر می‌آمدند و حتی موجبات آزار و اذیت زنان را فراهم می‌آوردند.

پیامبر ﷺ آنها را در مکانی جمع کرد و به آنان پند و اندرز داد و پیامدهای دشمنی با مسلمانان را به آنها گوشزد کرد؛ اما آنان با حالتی از تمسخر گفتند: ای پیامبر! خود را فریب نده و فریب پیروزی‌ات در جنگ بدر نشو؛ زیرا اگر روزی با ما از در جنگ برآیی، خواهی فهمید که ما مردمان جنگجو و سلحشور هستیم و همانند ما را تاکنون ندیده‌ای. خداوند در جواب سخنان آنان این آیه را نازل کرد:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ﴾

(سوره آل عمران، آیه ۱۲)

«ای پیامبر! به آنان که کفر پیشه کرده‌اند، بگو که شما به زودی شکست فواید فرورد و به سوی

جهنم روانه فواید شد، و جهنم بر پایگاهی است برای کافران!»

پیامبر ﷺ با وجود این که از ناحیه‌ی آنان بسیار آزرده خاطر بود، اما هنوز اقدامی علنی و آشکار علیه آنان انجام نداده بود تا این که زنی مسلمان، روزی به بازار بنی قَیْنُقاع رفت. کفار بنی قَیْنُقاع اطراف او را محاصره کردند و لباسش را به پشتش گره زدند و هنگامی که آن زن برخاست، عورتش نمایان شد و همه‌ی مردانی که در اطراف او بودند، با دیدن این صحنه خندیدند. آن زن فریاد برآورد و از مسلمانان کمک خواست. یکی از مسلمانان که این صحنه را مشاهده نمود، از جای برخاست و آن مرد را کشت.

اطرافیان آن مرد نیز از دیگر مسلمانان یاری خواست و بین مسلمانان و بنی قَیْنُقاع جدال و دعوا به صورت علنی صورت پذیرفت. وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، بسیار ناراحت شد و دستور حرکت به سوی بنی قَیْنُقاع را صادر فرمود.

اما آنان همچنان مقاومت می‌ورزیدند. پیامبر ﷺ نیز آنان را به شدت در محاصره قرار داد. این محاصره حدود پانزده روز به طول انجامید؛ اما خداوند ترس و وحشت را در دل آنان انداخت.

عبدالله بن ابی که فردی منافق بود، اصرار زیادی داشت تا این که پیامبر ﷺ عفو عمومی آنان را صادر فرماید؛ اما پیامبر ﷺ ترتیب اثر ندادند و با اصرار زیاد عبدالله، سرانجام پیامبر ﷺ از محاصره‌ی آنان دست کشید؛ اما دستور داد که مدینه را ترک کنند. به این صورت آنان به ناحیه‌ای به نام «اذرعات شام» کوچ کردند، و پیامبر ﷺ اموال آنان را مصادره فرمود و «محمد بن مسلمه» را مأمور جمع‌آوری غنایم آنان قرار داد.

حوادث سال سوم هجرت

جنگ اُحد

پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، برای قریش و هم‌پیمانان آنان شکست فاحشی به حساب می‌آمد؛ به این خاطر در صدد برآمدند تا این شکست را به هر گونه‌ای که شده، جبران نمایند. آنان سه هزار مرد جنگی را آماده کردند و فرماندهان قریش چنین مصلحت دیدند که زنان را نیز همراه ببرند تا سپاهیان قریش بهتر جانفشانی نمایند و به خاطر حفظ حرمت ناموسشان، پای از میدان جنگ نکشند.

لشکر مکه (قریش) با این عده رهسپار مدینه گردید. عباس، عموی پیامبر ﷺ اطلاعات مربوط به لشکر قریش را شتابزده و سریع به اطلاع ایشان رساند.

پیامبر ﷺ وقتی که خبر حرکت سپاه قریش به سمت مدینه را شنید، به حالت آماده باش کامل درآمد؛ به گونه‌ای که وقت نماز اسلحه را از خود دور نمی‌کرد. پیامبر ﷺ با یاران خود به مشورت پرداخت، که آیا در مدینه بمانند و از خود دفاع نمایند و یا این که از مدینه بیرون بروند؟ نظر پیامبر ﷺ این بود که در داخل مدینه بمانند. ماندن در مدینه برای مسلمانان این نتیجه را دربرداشت که اگر مشرکان در داخل اردوگاهشان می‌ماندند، با بدترین وجه مواجه خواهند شد، و هیچ بهره‌ای نخواهند برد، و اگر به مدینه بیایند، مردان مدینه در کوچه‌ها و زنان و کودکان از پشت بام‌ها با آنان مواجه خواهند شد و این برنامه‌ای درست است. اما عده‌ای از کسانی که از شرکت در

جنگ بدر محروم مانده بودند و تشنه‌ی شهادت بودند و دنبال فرصتی می‌گشتند تا از دست دادن فضیلت به خاطر عدم شرکتشان را در جنگ بدر جبران نمایند، بر بیرون رفتن از شهر پافشاری داشتند و پیامبر ﷺ وقتی وضعیّت را چنین مشاهده نمود، برخلاف میل باطنی خود دستور داد به بیرون از شهر بروند.

پیامبر ﷺ برای آماده شدن جنگ به خانه رفت؛ در این هنگام کسانی که بر بیرون رفتن از مدینه پافشاری می‌کردند، خدمت پیامبر ﷺ حاضر شدند و گفتند: اگر تصمیم بر باقی ماندن در مدینه دارید، ایرادی ندارد. پیامبر ﷺ فرمود: هیچ پیامبری نیست که لباس جنگی بپوشد، آنگاه تصمیم او عوض شود و لباس جنگی را بیرون بیاورد. به این ترتیب تصمیم پیامبر ﷺ بر بیرون رفتن از مدینه قطعی شد.

پیامبر ﷺ سپاهیان اسلام را به سه گروه: ۱- مهاجرین ۲- اوس انصار ۳- خزرج انصار تقسیم نمود.

در ابتدا تعداد آنان به هزار نفر می‌رسید اما عده‌ای از آنان از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی کردند که از جمله‌ی آنان رئیس منافقان، «عبدالله بن اُبی» بود.

پیامبر ﷺ با بقیه‌ی یارانش حرکت کردند تا این که به کوه احد رسیدند و در آنجا مستقر شدند و پشت به کوه کردند تا دشمن از طرف کوه به آنان حمله ننماید. بر این اساس پیامبر ﷺ پنجاه تیرانداز ماهر را بر این درّه (جبل الرماة) گماشت و فرماندهی آنان را عبدالله بن جُبیر قرارداد و به آنان دستور داد که چه در حالت شکست و چه در حالت پیروزی این درّه را رها نکنند.

مشرکان نیز خود را برای مقابله با پیامبر ﷺ و مسلمانان آماده می‌کردند، فرماندهی سپاه آنان را ابوسفیان بر عهده داشت. آنان اقدامات زیادی را برای درهم شکستن صفوف مسلمین انجام دادند و نماینده‌ای نزد انصار فرستادند تا پیامبر ﷺ را تسلیم نمایند؛ اما انصار جوابی کوبنده به ابوسفیان دادند.

زنان مشرکان در این جنگ نیز نقشی عمده بر عهده داشتند و مردان را برای جنگیدن تشویق می‌کردند. و سرپرستی آنان را «هند، دختر عتبه» که همسر ابوسفیان بود، بر عهده داشت.

اوج درگیری

دو طرف به همدیگر نزدیک شدند؛ اما پیامبر ﷺ دستور داده بود که مسلمانان شروع کننده‌ی جنگ نباشند. بنابراین جنگ از ناحیه‌ی کفار شروع شد و اولین کسی که جنگ را شروع کرد، «طلحه بن ابی طلحه‌ی عبدری» بود که یکی از دلاورترین سوارکاران قریش بود که به «قوچ جنگی» شهرت داشت؛ اما به دست «زبیر بن عوام» به هلاکت رسید.

ابتدا جنگ به صورت تن به تن صورت پذیرفت و بسیاری از فرماندهان مشهور قریش به هلاکت رسیدند.

آنگاه جنگ عمومی شروع شد و مسلمانان با وجود این که تعدادشان $\frac{1}{3}$ مشرکان بود، اما بر آنان پیروز گردیدند. اهمیت این پیروزی کمتر از پیروزی در جنگ بدر نبود. مسلمانانی که مسئولیت محافظت از (جبل الرماة) را برعهده داشتند؛ فکر کردند که جنگ تمام شده است. بنابراین برای جمع‌آوری

غنایم، آنجا را ترک کردند و حتی به گفته‌های فرماندهی خود، عبدالله بن جُبیر گوش ندادند.

هنگامی که کَفَّار این مکان را خالی دیدند، فرصت را غنیمت شمردند و به سرعت آن کوه را دور زدند و خود را به سپاه مسلمانان رساندند و باعث گردیدند تا در سپاه مسلمانان هرج و مرج ایجاد گردد و موجبات شکست آنان فراهم گردد. فرماندهی این گروه را «خالد بن ولید» سردار ماهر و سوارکاری خُبره که هنوز مسلمان نشده بود، بر عهده داشت.

حوادثی که در جنگ اُحد اتفاق افتاد

۱- شایعه‌ی قتل پیامبر ﷺ

کسی که شایعه‌ی قتل پیامبر ﷺ را در میان مشرکان پخش نمود، «ابن قُمَئَه» بود. ام عماره هر چند با او درگیر شده بود، اما به دلیل این که او دو زره پوشیده بود، همچنان مقاومت می‌کرد؛ ولی به دلیل این که وقتی خبر کشته شدن پیامبر را پخش نمود، با چندین ضربه‌ی گُشنده او را از پای درآورد.

۲- مُثله کردن شهیدان

تعداد بسیاری از سران کَفَّار در جنگ بدر به هلاکت رسیده بودند، لذا آنان برای جبران این مصیبت، در صدد برآمدند تا به مُثله کردن مسلمانان بپردازند. بخصوص «هند» همسر ابوسفیان که نیزه در شکم حمزه، عموی پیامبر ﷺ فرو برد و گوش و بینی حمزه را که به شهادت رسیده بود، قطع نمود.

۳- به خاک سپاری شهیدان

پیامبر ﷺ شخصاً بر سر جنازه‌ی شهیدان حضور پیدا کردند و فرمود: «من برای این شهیدان گواهم! هر مجروحی که در راه خدا زخمی شود، جز این نخواهد بود که خداوند روز قیامت او را در حالی بر می‌انگیزد که از جراحتش خونی بیرون می‌ریزد که رنگ آن، رنگ خون است و بوی آن، بوی مشک است».

بعضی از اصحاب، کشته شدگان خود را به مدینه انتقال داده بودند؛ پیامبر ﷺ دستور داد تا آنان را بازگردانند و در همان جا که بر زمین افتاده‌اند، به خاک سپرده شوند و شهیدان را غسل ندهند و پس از جدا کردن آهن آلات از بدنشان، با لباس‌هایشان آنان را به خاک بسپارند.

۴- شهادت حمزه، عموی پیامبر ﷺ

پس از خاتمه یافتن جنگ اُحد، شهادت و مُثله کردن حضرت حمزه رضی الله عنه تأثیری بسیار اندوهگین بر قلب و خاطر پیامبر ﷺ ایجاد نمود، پیامبر ﷺ جنازه‌ی او را رو به قبله قرار داد و نماز جنازه بر او خواند و آنقدر گریست که صدای گریه‌ی آن حضرت بلند شد.

حوادث سال چهارم هجرت

۱- سریه‌ی رجیع

در سال چهارم هجرت عده‌ای از اعراب قبیله‌ی «عَصَل و قاره» نزد پیامبر ﷺ آمدند و تقاضا کردند که افرادی را از مسلمانان همراه آنان بفرستد تا به آنها قرآن بیاموزند. پیامبر ﷺ شش یا به قولی ده نفر از مسلمانان را با آنان فرستاد. وقتی آنان به رجیع رسیدند، بنی لحيان بر سر آنان ریختند و غیر از دو نفر که فرار نمودند، بقیه‌ی آنان را به شهادت رساندند. و دو نفری را که فرار نمودند، دستگیر نمودند و تحویل قریش دادند و آنان نیز به قصاص کشته‌شدگان بدر، آنان را به شهادت رساندند.

۲- سریه‌ی بئر معونه

در ماه صفر سال چهارم هجرت علاوه بر سریه‌ی رجیع، ماجرای غم‌انگیز دیگری نیز به وقوع پیوست که آن را سریه‌ی بئر معونه نامیدند؛ ماجرا از این قرار بود که: عده‌ای از قبیله‌ی بنی عامر که در نجد زندگی می‌کردند، نزد پیامبر ﷺ آمدند. آنان از پیامبر ﷺ خواستند که تعدادی از اصحاب را برای تبلیغ دین اسلام به نجد بفرستد تا شاید مردم نجد به دین اسلام ایمان بیاورند. پیامبر ﷺ نیز تعداد چهل و یا هفتاد نفر از اصحاب را به نجد فرستاد و «منذر بن عمرو» را به عنوان فرماندهی آنان انتخاب نمود. اینان همگی از حافظان قرآن و اصحاب مشهور بودند. این صحابه حرکت خود را به سمت نجد آغاز کردند تا این که به منطقه‌ای به نام «بئر معونه»

رسیدند. در آنجا «عامر بن طفیل» و قبیله‌ی بنی سُلیم بر اصحاب پیامبر ﷺ یورش بردند و همه‌ی آنان را به شهادت رساندند و تنها دو نفر به نام‌های «عمرو بن اُمیّه ضَمَری» و «منذر بن عقبه بن عامر» از آن صحنه جان سالم به در برده بودند.

«منذر» وقتی چنین حادثه‌ای را مشاهده کرد، با آنان به مبارزه برخاست و به شهادت رسید و «عمرو» به اسارت در آمد و جان سالم به در برد. پیامبر ﷺ از این حادثه بسیار ناراحت و اندوهگین گردید و مدّت یک ماه در قنوت نماز صبح بر قاتلانِ آنان با اسم و رسم نفرین نمود.

۴- غزوه‌ی بنی نضیر

بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بود که پیامبر ﷺ با آنان پیمان صلح بسته بود. بعد از این که قاریان و حافظان قرآن در حادثه‌ی بئر معونه به شهادت رسیده بودند، عمر و بن اُمیّه ضَمَری - که به اسارت در آمده بود و سپس آزاد شد - دو مرد از قبیله‌ی بنی کلاب را به قتل رساند. پیامبر ﷺ برای گرفتن فدیهِ آن دو مرد، نزد قبیله‌ی بنی نضیر که هم پیمان پیامبر ﷺ بودند رفت تا در پرداخت خون‌بهاییِ آن دو نفر، از آنان کمک بگیرد. آنان به پیامبر ﷺ گفتند: شما منتظر باشید تا ما کمک لازم را جمع‌آوری نماییم و سپس آن را تقدیم شما کنیم.

پیامبر ﷺ زیر دیوار یکی از خانه‌ها به انتظار کمک نشست؛ اما آنان در عوض کمک به این فکر افتادند که پیامبر ﷺ را به قتل برسانند. آنان فردی به نام «عمرو بن جُحاش» را مأمور نمودند تا از بالای بام یکی از خانه‌ها سنگی بر سر پیامبر ﷺ بیندازد؛ اما جبرئیل علیّه السلام، پیامبر ﷺ را از قصدِ آنان

آگاه کرد. پیامبر ﷺ به سرعت به مدینه رفت و «محمد بن مسلمه» را به سوی بنی نضیر فرستاد تا به آنان بگوید که باید ظرف مدت ده روز مدینه را ترک گویند و اگر مدینه را ترک نگویند، گردنشان زده خواهد شد و باید مدینه را برای همیشه ترک گویند.

بنی نضیر در ابتدا حاضر شدند تا مدینه را ترک گویند؛ اما عبدالله بن ابی به آنان دستور داد تا از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی نمایند و مدینه را ترک نگویند و به آنان وعده‌ی یاری و کمک داد. به این خاطر «جُبی بن اخطب» - که رئیس یهودیان بود - به پیامبر ﷺ پیام فرستاد که: ما از سرزمین خود خارج نمی‌شویم و تو هر کاری که می‌توانی، انجام بده! پیامبر ﷺ عبدالله بن ام مکتوم را امیر مدینه قرارداد و خودشان با اصحاب به طرف بنی نضیر حرکت کردند و آنان را محاصره کردند. این محاصره شش روز طول کشید؛ اما آنان همچنان مقاومت می‌کردند. پیامبر ﷺ دستور داد تا نخلستان‌های آنان سوزانده شود.

محاصره به طول انجامید و از کمک منافقان خبری نشد و ترس و وحشت در دل آنان ایجاد شد و باعث شد تا تسلیم پیامبر ﷺ گردند. پیامبر ﷺ نیز به آنان اجازه داد به اندازه‌ی بار یک شتر به غیر از اسلحه، هر کالا و وسایلی که می‌خواهند، با خود ببرند. به این ترتیب بنی نضیر بدون هیچ گونه جنگ و خونریزی، مدینه را ترک گفتند.

غنایمی که مسلمانان از این غزوه به دست آوردند، بین مهاجرین تقسیم گردید و تنها به دو نفر از انصار به نام‌های ابودجانه و سهل بن حنیف تعلق یافت؛ چون این دو نفر از فقیران انصار بودند.

حوادث سال پنجم هجرت

۱- غزوه‌ی بنی مصطلق

در شعبان سال پنجم هجری به پیامبر ﷺ خبر دادند که «حارث بن ابی ضرار»، رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق قصد حمله به مدینه را دارد. پیامبر ﷺ «بُریده اسلمی» را برای روشن شدن درستی این موضوع نزد قبایل بنی مصطلق فرستاد. «بُریده» نزد حارث بن ابی ضرار رفت و با او در این ارتباط به بحث و گفتگو پرداخت. بعد از آن به مدینه برگشت و ماجرا را برای پیامبر ﷺ تعریف نمود.

پیامبر ﷺ وقتی که تصمیم قطعی حارث برای حمله به مدینه را شنید، قصد جنگ به سوی قبیله‌ی بنی مصطلق نمود و زید بن حارث را در مدینه جانشین خود کرد.

رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق فردی جاسوس را برای اطلاع از تعداد سپاهیان اسلام به سمت سپاهیان اسلام اعزام کرد که به دست مسلمانان کشته شد. خبر کشته شدن فرد اعزامی به سوی سپاه اسلام و همچنین حرکت پیامبر ﷺ و یارانش به سوی قبیله‌ی بنی مصطلق، «حارث بن ابی ضرار»، رئیس آن قبیله را دچار ترس و هراس نمود.

پیامبر ﷺ وقتی که به ناحیه‌ای به نام «مُریسیع» رسید، آماده‌ی نبرد شد. از طرفی دیگر حارث نیز خود را برای نبرد آماده کرده بود.

پیامبر ﷺ همانند همیشه قبل از جهاد، آنان را به اسلام دعوت نمود، اما از آنجایی که آنان دعوت اسلام را نپذیرفتند، با یکدیگر مشغول جنگ گردیدند.

هر دو سپاه ساعتی به تیراندازی علیه یکدیگر پرداختند. بعد از آن، مسلمانان به کفار حمله کردند؛ به گونه‌ای که حتی مجالی برای فرار کفار باقی نماند.

«تعداد ده نفر از کافران کشته شد و بقیه به اسارت درآمدند. در این غزوه، زنان و فرزندان کفار که همراه آنان بود، نیز به اسارت درآمدند. در میان این اسیران، «جویریة»، دختر رئیس قبیله‌ی بنی مصطلق وجود داشت که به ازدواج پیامبر ﷺ درآمد. وقتی که مسلمانان از ازدواج پیامبر ﷺ و جویریة اطلاع حاصل نمودند، به احترام پیامبر ﷺ تمامی اسیران را آزاد کردند و این یکی از تدابیر مهم و با ارزش پیامبر ﷺ بود که در این غزوه به کار بردند که نتیجه‌ی آن، آزادی تمامی اسیران بود.

۲- ماجرای افک (تهمت به حضرت عایشه رضی الله عنها)

پیامبر ﷺ هرگاه از مدینه خارج می‌شد، میان زنان خویش قرعه می‌انداخت و این قرعه به نام هر یک از آنان که می‌افتاد، او را با خود همراه می‌برد. در غزوه‌ی بنی مصطلق قرعه به نام حضرت عایشه درآمد. در بازگشت از این غزوه، کاروان در یکی از منازل برای استراحت، توقف نمود. در آن زمان رسم بر این بود که زنان را در هودج^(۱) می‌گذاشتند و این هودج را بر بالای شتر می‌نهادند و سپس مامور حمل هودج می‌آمد و آن را با شتری که مخصوص حمل هودج بود، می‌برد.

در این زمان حضرت عایشه که برای قضای حاجت بیرون رفته بود، در هنگام بازگشت، متوجه شد که گردن‌بندی که از خواهرش به امانت گرفته

۱- هودج شیئی کوچک و سقف‌دار بود.

بود، گم کرده است. لذا خواست بدون این که وقت تلف شود، دنبال کردن بندش را بگیرد. عایشه رضی الله عنها به دنبال کردن بندش رفت و پس از این که آن را پیدا نمود، به محل کاروان آمد؛ اما مشاهده نمود که کاروان رفته است و چون ایشان لاغر اندام و ضعیف بود، مامور حمل هودج متوجه بودن یا نبودن ایشان نشده بود.

عایشه رضی الله عنها در این فکر بود که آنان متوجه نبودنش خواهند شد و بر خواهند گشت، لذا در همان مکان نشست؛ اما خواب بر ایشان غلبه نمود. وی خوابید و از خواب بیدار نشد تا زمانی که صدای صفوان را شنید که می‌گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

صفوان بن معطل که یکی از یاران پیامبر ﷺ بود، مامور شده بود تا از پس کاروان بیاید تا اگر چیزی باقی مانده باشد آن را همراه خود بیاورد. صفوان وقتی چنین صحنه‌ای را دید، فهمید که عایشه رضی الله عنها است. و با دیدن چنین صحنه‌ای، بسیار ناراحت شد و شترش را خواباند و عایشه رضی الله عنها سوار بر آن شتر شد. صفوان حتی یک کلمه هم با عایشه رضی الله عنها نگفت و فقط و فقط زمام شتر را گرفت تا او را به لشکریان پیامبر ﷺ رساند.

منافقان و از جمله رئیس آنان، عبدالله بن ابی ایمن ماجرا را دستاویز خود قرار دادند و نسبت‌ها و تهمت‌های ناروایی را به عایشه رضی الله عنها نسبت دادند و باعث آزار و اذیت پیامبر ﷺ شدند.

در این ایام عایشه رضی الله عنها مریض شد؛ و از آنچه در مورد ایشان می‌گفتند، بی‌اطلاع بود تا این که روزی با اُمّ مُسَطَّح بیرون رفت و این موضوع را از اُمّ مسطح، شنید؛ بنابراین بر ناراحتی و اندوه عایشه رضی الله عنها افزوده گردید.

در این ایام پیامبر ﷺ نیز در مقابل حرف‌ها و صحبت‌های منافقین سکوت کرده بود.

دلایل تأخیر نزول وحی در حادثه‌ی افک

پیامبر ﷺ در ارتباط با تهمت به عایشه رضی الله عنها سکوت اختیار نموده بود؛ اما چرا؟ و این سکوت چه معنا و مضمونی را در پی داشت؟

پیامبر ﷺ اگر در ارتباط با این موضوع سکوت کرده بود، به این دلیل بود که به پاکی و صداقت عایشه رضی الله عنها ایمان داشت به گونه‌ای که پیامبر ﷺ هنگام شایع شدن این خبر، فرمود: «چرا در مورد خاندان من حرف‌هایی می‌گویند، در حالی که سوگند به خدا من از همسرم جز نیکی ندیده‌ام».

لذا پیامبر ﷺ خواست تا از طریق وحی پاکی و برائت عایشه رضی الله عنها اثبات گردد تا مردم گمان نکنند که دوستی وافر و زیاد پیامبر باعث گردید تا عایشه از این تهمت نجات پیدا کند.

خداوند هم اگر پاکی عایشه رضی الله عنها را با فرستادن آیات به تأخیر انداخت، به این دلایل بود:

۱- آزمایش و امتحان الهی چنین اقتضاء می‌کرد که وحی به تأخیر بیفتد تا مؤمنان واقعی و راستگو از منافقان کوردل مشخص گردند و منافقان رسوا گردند.

۲- این قضیه به جای باریک و حساس کشیده شده بود؛ یعنی پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنهما و خانواده‌اش و مؤمنان واقعی دچار درد و اندوه عجیبی گردیده بودند؛ بنابراین نزول وحی بر پیامبر ﷺ و اهل بیت او و

ابوبکر و خانواده‌اش و بقیه‌ی مسلمانان که به آن محتاج بودند، همانند بارانی بود که به زمین خشک و بی‌آب و علف بارید. و اگر خداوند در آغاز، برائت و پاکی عایشه رضی‌الله عنها را نازل می‌فرمود، بسیاری از حکمت‌هایی که ما از آن غافلیم از دست می‌رفت.

۳- خداوند با فرستادن آیات خواست تا به خاطر قدر و منزلت پیامبر ﷺ و اهل بیت او، دفاع از عایشه رضی‌الله عنها را خودش بر عهده گیرد. خداوند در سوره‌ی نور آیات ۱۱ تا ۲۶ ماجرای پاکدامنی عایشه رضی‌الله عنها را توضیح می‌دهد.

۲- غزوه‌ی خندق

غزوه‌ی خندق در ماه شوال سال پنجم هجری به وقوع پیوست. از موقعی که بنی‌نضیر از مدینه خارج شدند، در این صدد بودند تا باری دیگر به خانه و کاشانه‌ی خود به مدینه بازگردند. این بود که گروهی از بزرگان یهود بنی‌نضیر به مکه رفتند و کفار قریش را به جنگ با پیامبر ﷺ تشویق نمودند و به کفار قریش وعده دادند که با آنان همکاری و مساعدت می‌نمایند. آنگاه نزد قبایل دیگر یهود و قریش رفتند و از آنها برای جنگ با پیامبر ﷺ کمک خواستند؛ بنابراین سپاهی مجهز و فراوان که تعدادشان به ده یا دوازده هزار نفر می‌رسید، به طرف مدینه حرکت کردند.

وقتی که پیامبر ﷺ از تصمیم مشرکان اطلاع پیدا کرد، قبل از این که کفار به مدینه برسند، جاسوسانی را مامور کرد تا اخبار دقیق این سپاه را، به پیامبر ﷺ برسانند. پیامبر ﷺ به محض اطلاع از حرکت آنان، با یارانش به مشورت پرداخت که آیا در مدینه بمانند یا مدینه را ترک نمایند و در خارج از

مدینه به مبارزه با مشرکان بپردازند؟

سلمان فارسی رضی الله عنه پیشنهاد کرد که ای رسول خدا! در سرزمین ما (ایران) هرگاه در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گرفتیم، در اطراف شهر، خندق حفر می‌نمودیم. این پیشنهاد حکیمانه‌ی سلمان رضی الله عنه مورد پذیرش و قبول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت؛ بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سریعاً دستور داد تا از جاهایی که امکان ورود دشمن به مدینه می‌باشد، خندق حفر کنند. کار حفر خندق از حرّی شرقی تا حرّی غربی شروع شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمانان نیز مشغول حفر خندق گردید و در این هنگام اشعار یکی از مسلمانان به نام عبدالله بن رواحه را با خود زمزمه می‌نمود:

و لا تصدقنا و لا صلینا	اللهمّ لولا أنّت ما اهتدینا
و ثبتت الأقدام إن لاقینا	فأنزل سکینةً علینا
و إن ارادوا فتنةً ابینا	و المشرکون قد بغوا علینا

«فراخا! اگر فضل تو نبود، ما به راه راست نمی‌رسیدیم و نه صدقه می‌دادیم و نه نماز

می‌خواندیم».

«فروید آور آرامشی بر دل‌های ما و پایدار بدار ما را اگر با دشمن روبرو شریم!»

«مشرکان بر ما تعزّی کرده‌اند و اگر قصد آنان به فتنه انداختن و شرک آوردن باشد، نفوایم

پذیرفت».

خندق، حفر شد و سپاه کفار به رهبری ابوسفیان از راه رسید و چون با خندق روبرو گردیدند تعجب نمودند؛ زیرا در میان اعراب، کندن خندق سابقه نداشت. در ابتدا چند تن از سوارکاران ماهر خواستند تا از خندق عبور نمایند؛ این افراد عبارت بودند از: عکرمه بن ابی جهل و عمرو بن عبدود و ...

همین که عمرو بن عبدود از خندق گذشت، علی رضی الله عنه بر او یورش برد و او را کشت و عکرمه نیز پا به فرار گذاشت. این محاصره که حدود یک ماه به طول انجامید، مسلمانان را در سختی و شدائد بسیار قرار داد؛ اما ذره‌ای از پایمردی آنان نکاست. حادثه‌ی بسیار مهمی که در این اثنا اتفاق افتاد، پیمان شکنی یهودیان بنی قریظه بود که هم پیمانان پیامبر ﷺ بودند. کسی که باعث شکسته شدن پیمان میان بنی قریظه و پیامبر ﷺ شد، «حُی بن اخطب» از سران بنی النضیر بود که پیامبر ﷺ آنان را از مدینه بیرون کرده بود. او نزد «کعب بن اسد»، رئیس یهودیان بنی قریظه رفت و اصرار زیادی ورزید که اگر یهود بنی قریظه با مشرکان همدست شوند، مسلمانان شکست قطعی خواهند خورد. این عوامل باعث شد تا بنی قریظه پیمان خود را با پیامبر ﷺ بشکنند.

نقشه‌ی نعیم بن مسعود در جنگ احزاب

نعیم بن مسعود که هم با کفار و مشرکان و هم با قریش ارتباط دوستی داشت، خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر ﷺ من مسلمان شده‌ام و قوم من از آن خبر ندارند، بفرما تا کاری انجام دهم. پیامبر ﷺ فرمود:

اگر می‌توانی در میان آنان اختلاف بینداز تا دشمنان ما کم شوند. نعیم بن مسعود رضی الله عنه نزد قبیله‌ی بنی قریظه رفت، بنی قریظه به احترام او از جای برخاستند. نعیم گفت: شما می‌دانید که من از دوستان شما هستم و شما نیز سرنوشت یهود بنی قَیْنُقَاع و بنی نضیر را دیده‌اید، قریش مثل شما

نیستند. شما همسایه‌ی مسلمانان هستید و قریش اگر فرصتی به دست آوردند، می‌جنگند و اگر فرصت جنگیدن را به دست نیاوردند، به شهر خود باز می‌گردند و شما را تنها می‌گذارند و شما هم قادر به مقابله با مسلمانان نیستید؛ بنابراین نصیحت من به شما این است که همراه قریش با مسلمانان نجنگید؛ مگر در صورتی که چند نفر از بزرگان خود را به عنوان گروگان در اختیار شما قرار دهند. در ضمن باید این حرف مرا پوشیده نگه دارید.

نعیم آنگاه نزد قریش رفت. قریش نیز با مهربانی با وی برخورد کردند. او به آنها گفت: شما می‌دانید که من دوست شما هستم و می‌خواهم سخنی به شما بگویم که باید این سخن فقط بین من و شما پوشیده بماند؛ قضیه از این قرار است که یهود بنی قریظه از برخوردشان با پیامبر ﷺ پشیمان شده‌اند و از این ترسیده‌اند که شما، آنان را ترک کنید و به خاطر رضایت و خشنودی پیامبر ﷺ به او گفته‌اند: ما تعدادی از بزرگان قریش را به عنوان گروگان نزد خودمان می‌گیریم و آنها را به تو تحویل می‌دهیم تا در عوض، یهود بنی نضیر را به ما تحویل دهی؛ بنابراین آنان افرادی را نزد شما خواهند فرستاد تا تعدادی از بزرگان شما را به عنوان گروگان نزد خود نگه دارند. مبادا شما این امرشان را قبول کنید و از این کید و مکرشان پرهیزید و از آنچه به شما گفتم، کلمه‌ای به آنان نگوئید. آنگاه نزد قبیله‌ی بنی غطفان رفت و موضوع را با آنان در میان گذاشت.

ابوسفیان وقتی سخنان نعیم را شنید، فرستادگانی را نزد قبیله بنی قریظه فرستاد و به آنان گفت: از به طول انجامیدن جنگ به ستوه آمده است، بنابراین باید آماده گردند تا کار پیامبر ﷺ را یکسره کنند. آنان گفتند: ما تا زمانی که تعدادی از بزرگانتان را به عنوان گروگان در اختیارمان قرار

ندهید، با شما آماده‌ی جنگ علیه پیامبر ﷺ نخواهیم شد. قریش و غطفان، به درستی سخنان نعیم پی بردند و با این تدبیر نعیم بین آنان اختلاف ایجاد شد.

نتیجه‌ی نهایی جنگ خندق

وقتی که اختلاف و تفرقه بین قریش با متحدانش به وجود آمد، پیامبر ﷺ دست به دعا برداشت و از خداوند چنین خواست:

«اللَّهُمَّ مَنزِلُ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، أَهْزَمِ الْأَحْزَابِ، اللَّهُمَّ أَهْزِمْهُمْ وَانصُرْنَا عَلَيِّمْ»

«فرانور! ای فرو فرستنده‌ی کتاب آسمانی! ای شتابنده در حساب (که به سرعت به حساب دشمنانت رسیدگی می‌نمایی و به سرعت به فریاد دوستان می‌شتابی) گروه‌های شرک را درهم شکن! فرایا! آنان را شکست ده و ما را بر آنان پیروز گردان!»

خداوند، دعای پیامبر ﷺ را قبول نمود و تفرقه و جدایی در میان سپاهیان قریش و متحدانش فراهم گردید و به دنبال آن نیز باد بسیار سرد و شدیدی برانگیخت. وزش باد به اندازه‌ای شدید بود که کفار و هم‌پیمانان آنان تصمیم به بازگشت گرفتند. بویژه خداوند با فرستادن فرشتگانی موجباتِ متزلزل گردانیدن قریش را فراهم آورد و دل‌هایشان را به ترس و وحشت انداخت.

پیامبر ﷺ حذیفه بن یمان را فرستاد تا از دشمن کسبِ خبر کند. حذیفه آنان را در حال کوچ کردن دید و این خبر را برای پیامبر ﷺ برد. کفار از این که در این جنگ چیزی عایدشان نگردیده بود، بسیار ناراحت و

غمگین بودند؛ در حالی که خداوند عزّت و سربلندی را نصیب مسلمانان گردانیده و وعده‌های خویش را در مورد آنان تحقّق بخشیده بود. در این جنگ تعداد اندکی از مسلمانان به شهادت رسیدند و کمی سختی هم متحمل گردیدند، اما این جنگ برای کفّار چیزی جز حقارت و خواری به دنبال داشت و قوم عرب پی بردند که دیگر توان مقابله با نیروی سپاه اسلام را ندارند. پیامبر ﷺ بعد از پیروزی فرمودند:

«الآن نَعْزُوهُمْ وَلَا يَغْزُونَا، نَحْنُ نَسِيرُ إِلَيْهِمْ»

«اینک ما به جنگ آنان می‌رویم و آنان دیگر به جنگ ما نمی‌آیند؛ ما به سوی آنان رهسپار

فواheim شر».

۴- غزوه‌ی بنی قریظه

یهود بنی قریظه نیز یکی دیگر از قبایل یهودی بود که با پیامبر ﷺ پیمان صلح بسته بودند، اما آنان در غزوه‌ی خندق به پیامبر ﷺ خیانت نمودند و بعد از این که غزوه‌ی خندق تمام شد و پیامبر ﷺ به مدینه رفت، بلافاصله جبرئیل علیه السلام بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: خدا امر فرموده که باید به طرف بنی قریظه حرکت نمایید و زمین را از وجود این مردم ناپاک که در زمان سختی و مشقّت، پیمان خود را با مسلمانان شکسته‌اند، پاک نمایید. پیامبر ﷺ نیز بلافاصله به طرف بنی قریظه حرکت نمود و فرمود که: باید نماز عصر را در محل بنی قریظه بخوانید. تعداد سپاهیان اسلام به سه هزار نفر می‌رسید و وقتی که یهودیان این تعداد را دیدند، خداوند در دل‌هایشان ترس و وحشت انداخت. پیامبر ﷺ مدت بیست و پنج روز آنان را در محاصره قرار داد. بنی قریظه وقتی وضعیّت را چنین دیدند، اندیشیدند که اگر محاصره ادامه پیدا

کند، از گرسنگی خواهند مرد.

در ابتدا پیامبر ﷺ به آنان پیشنهاد داد تا اسلام را بپذیرند، آنان قبول نکردند و سپس پیشنهاد کرد که «ابولبابه» را نزد آنان بفرستد تا در این مورد با آنان مشورت کند؛ چرا که ابولبابه هم پیمان آنان بود و اموال و فرزندان وی در میان قبیله‌ی بنی قریظه بود.

ابولبابه به طرفِ آنان حرکت نمود و هنگامی که افراد قبیله‌ی بنی قریظه از تصمیم پیامبر ﷺ در مورد سرنوشت خود سؤال کردند، ابولبابه با اشاره‌ی دست به آنها نشان داد که پیامبر ﷺ قصد دارد تا آنها را بکشد و او از این کار خود پشیمان شد و احساس کرد که با این کارش به پیامبر ﷺ خیانت کرده است؛ بنابراین خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست تا خداوند توبه‌ی او را بپذیرفت.

یهودیان چاره‌ای جز تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های پیامبر ﷺ نداشتند. پیامبر ﷺ در ابتدا حکم کرد تا مردانشان را در بند کنند و زنان و کودکانشان را در جایی دیگر جای دهند؛ اما قبیله‌ی اوس به این حکم پیامبر ﷺ راضی نشدند و گفتند: اینان هم پیمانان ما هستند؛ بنابراین در مورد آنان به نیکی رفتار کن!

پیامبر ﷺ فرمود: آیا شما به حُکمی که یکی از میان شما در مورد سرنوشت قبیله‌ی بنی قریظه انجام دهد، راضی هستید؟ آنان گفتند: بله. پیامبر ﷺ این امر را به سعد بن معاذ سپرد.

پیامبر ﷺ دنبال سعد بن معاذ فرستاد، سعد در مدینه بود و به خاطر جراحاتی که در غزوهِ احزاب (خندق) برداشته بود، در این غزوه نتوانست حضور پیدا کند. وقتی سعد نزد پیامبر ﷺ آمد، قبیله‌ی اوس اطراف او را

گرفتند و به او گفتند: ای سعد! در مورد آنان به نیکی رفتار کن و ...
سعد ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

نوبت قضاوت سعد بن معاذ فرا رسید، سعد به آنان گفت: آیا هر حکمی
که در مورد مشرکان و مسلمانان نمایم، مورد قبول است؟ همه گفتند: آری.
آنگاه سعد دستور داد تا مردان بنی قریظه کشته شوند و زنان و کودکانشان
اسیر گردند و اموالشان بین مسلمانان تقسیم گردد. پیامبر ﷺ فرمود:
درباره‌ی آنان حکمی را صادر کردی که خداوند آن را صادر کرده بود.

در این غزوه هزار و پانصد شمشیر، دو هزار نیزه، سیصد زره و پانصد
سپر فلزی، نصیب مسلمانان گردید.

داوری سعد در عین عدالت و انصاف بود؛ زیرا آنان تمامی این
تجهیزات را برای قتل پیامبر ﷺ آماده کرده بودند.

خداوند ماجرای یهود بنی قریظه را در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۶ تا ۲۷

بیان می‌کند.

حوادث سال ششم هجرت

۱- تصمیم پیامبر ﷺ بر انجام عمره

در سال ششم هجری پیامبر ﷺ در خواب دید که خودشان و اصحاب به مسجدالحرام مکه رفته‌اند و در حالتی از ایمنی و اطمینان، اعمال و مناسک حج را انجام داده‌اند و بعضی موهایشان را تراشیده و بعضی را کوتاه کرده‌اند. آنگاه به اصحاب فرمود که: قصد انجام عمره را دارد و به تمامی اعرابی که در اطراف مدینه بودند نیز دستور داد تا همراه آنان برای عمره حاضر گردند؛ تا قریش وقتی تعداد زیاد آنان را ببینند، ایشان را از عمره برنگردانند و بتوانند عمره را انجام دهند.

پیامبر ﷺ در مدینه، عبدالله بن ام مکتوم را جانشین خود انتخاب نمود و در روز دوشنبه، یکم ذیقعد از مدینه خارج شد و به سوی مکه عزیمت کرد تا این که به منطقه‌ای به نام «ذی الحلیفه» رسیدند. در این مکان پیامبر ﷺ حیوانات قربانی را نشانه‌گذاری نمودند و احرام عمره بستند تا قریش متوجه شوند که پیامبر ﷺ قصد جنگ ندارد و تنها به قصد عمره آمده‌اند.

قریش وقتی از این امر آگاه شدند، تصمیمی اتخاذ نمودند که به هر طریق ممکن، از آمدن پیامبر ﷺ به مکه جلوگیری نمایند و سپاهی را برای جلوگیری از ورود پیامبر ﷺ فرستادند؛ اما وقتی که پیامبر ﷺ از این امر آگاه شد، راه اصلی ورود به مکه را رها نمود و از راه فرعی به مسیر خودشان ادامه دادند.

پیامبر ﷺ دستور داد تا اصحاب و یارانش در حُدییّه توقف نمایند؛ در آنجا بود که «بدیل بن ورقاء خزاعی» نزد پیامبر ﷺ آمد تا قصد اصلی آمدن پیامبر ﷺ را جویا شود.

از آنجایی که رابطه‌ی بدیل با پیامبر رابطه‌ای حسنه بود، قریش به حرف‌های او اعتنا نکردند، خصوصاً بعد از این که به قریش گفت: قصد پیامبر ﷺ فقط انجام عمره است؛ لذا «حُلَیس بن علقمه» را فرستادند، پیامبر ﷺ وقتی «حُلَیس» را دید، فرمود: او از کسانی است که قربانی را بسیار دوست دارد و دستور داد به تعظیم او گوسفندان قربانی را به سوی او گسیل دارند و خودشان لیبک گویان از او استقبال کنند. حُلَیس وقتی وضعیت را چنین دید، نزد قریش رفت و به آنها گفت: آنان قصدی غیر از عمره ندارند؛ اما باز هم سخنان او پذیرفته نگردید. به همین ترتیب قریش نمایندگان زیادی را فرستادند و سرانجام موافقت کردند که پیامبر ﷺ سال آینده برای انجام عمره بیاید.

پیامبر ﷺ وقتی که وضعیّت را چنین دید، عثمان بن عفّان را به عنوان نماینده فرستاد تا هدف اصلی پیامبر را که انجام عمره بود، به قریش برساند.

۲- صلح حدیبیّه

قریش، عثمان بن عفّان را که به عنوان نماینده‌ی پیامبر ﷺ نزد آنان رفته بود، نزد خود نگه داشتند. و شاید می‌خواستند تصمیمات قطعی را در مورد ورود یا عدم ورود پیامبر ﷺ به مکه را بگیرند و آنگاه عثمان را با جواب پیامی که آورده بود، بازگردانند.

اما در میان مسلمانان شایع شد که عثمان بن عفان کشته شده است. وقتی این شایعه به گوش پیامبر ﷺ رسید، فرمود: از اینجا حرکت نمی‌کنیم تا تکلیف خودمان را مشخص نماییم. آنگاه اصحابشان را برای بیعت فراخواندند. تعداد زیادی از صحابه نزد ایشان آمدند و با ایشان مبنی بر این که فرار نکنند، بیعت کردند و جماعتی هم از آنان تا سرحد مرگ بیعت کردند. قریش وقتی از این ماجرا اطلاع یافتند، سهیل بن عمرو را برای انعقاد صلح فرستادند. خداوند نیز از بیعت مسلمانان با پیامبر ﷺ اعلام رضایت نموده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

(سوره ی فتح، آیه ۱۸)

«فرمانده از مسلمانان بسیار شنود شد آنگاه که با تو زیر آن درخت بیعت می‌کردند».

مواد صلح نامه

- ۱- پیامبر ﷺ و یارانش امسال بازگردند و وارد مکه نشوند و سال آینده برای انجام حج به مکه بیایند و سه روز در آن جا بمانند و اسلحه همراه خود نیاورند.
- ۲- تا ده سال میان طرفین جنگی صورت نگیرد و مردم در امان باشند.
- ۳- هرکس که بخواهد با پیامبر ﷺ پیمان ببندد و هر کس هم که بخواهد با قریش پیمان ببندد، آزاد است.
- ۴- اگر افرادی از قبیله ی قریش بدون اجازه ی بزرگان قبیله نزد پیامبر ﷺ برود، پیامبر ﷺ باید او را برگرداند؛ اما از مسلمانان هر کسی به

قریش پیوست، او را باز نگردانند.

از آنجایی که مفاد این صلح‌نامه یک جانبه و به نفع مشرکان بود، مسلمانان را ناراحتی و اندوه فراگرفت؛ اما بعدها متوجه فواید این صلح‌نامه گردیدند.

این صلح‌نامه در حقیقت فتحی عظیم برای مسلمانان به حساب می‌آمد؛ چرا که پیش از آن قریش برای مسلمانان هیچ رسمیتی قائل نبودند، و انتظار روزی را می‌کشیدند که پایان کار مسلمانان را ببینند؛ اما این که آنان راضی شدند تا با مسلمانان صلح‌نامه‌ای امضاء نمایند، به این معنا بود که دیگر قادر به از بین بردن مسلمانان نخواهند بود و دولت اسلامی همانند دولتی در کنار سایر دولت‌هاست و قدرت اسلام به خارج از شبه جزیره‌ی عربستان گسترش یافت.

حوادث سال هفتم هجرت

۱- نامه‌های پیامبر ﷺ به سران کشورها

بعد از صلح حدیبیه که قدرت اسلام به اثبات رسید، مسلمانان فرصت تازه‌ای برای گسترش و نشر اسلام یافتند و این بزرگترین آرزوی آنان بود؛ چرا که تمامی رنج‌ها و مشقت‌هایی که تاکنون متحمل گردیده بودند، فقط به خاطر گسترش اسلام بود.

یکی از راه‌هایی که پیامبر ﷺ برای تبلیغ اسلام مناسب دید، دعوت پادشاهان و سران کشورها بود.

از آنجایی که نامه‌ها باید مهر می‌داشتند، پیامبر ﷺ به فکر افتادند تا برای این کار مهری بسازند؛ بنابراین انگشتی نقره‌ای ساختند که نقش نگین آن «محمد رسول الله» بود و به این ترتیب قرار گرفته بود.

رسول
محمد

افرادی هم که مامور رساندن نامه گردیدند، افرادی خبره و با بصیرت بودند.

پیامبر ﷺ به پادشاهان کشورهای مختلف از جمله پادشاهان کشورهای زیر نامه نوشت و آنها را به اسلام دعوت نمود:

۱- نامه‌ی پیامبر ﷺ به پادشاه کشور حبشه

پادشاه کشور حبشه که «نجاشی» لقب گرفته بود و نامش اصمحه بن ابجر بود. پیامبر ﷺ در این نامه ابتدا او را به یکتایی و یگانگی خداوند دعوت

نمود و بعد از آن عیسی علیه السلام را روح و کلمه‌ی خدا نامید که خداوند متعال او را به مریم بتول ارزانی داشته است.

نجاشی نیز طی نامه‌ای که به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت، بر یگانگی و یکتایی خداوند اقرار نمود و پیامبر را تصدیق نمود و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر صلی الله علیه و آله من با تو و پسر عمویت (جعفر) بیعت کردم و به دست او مسلمان شده‌ام. او همچنین نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار گرامی داشت و حامل نامه را که «عمرو بن امیه ضمری» بود، بسیار مورد اکرام و احترام قرار داد.

۲- نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به پادشاه ایران

پادشاه ایران در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فردی به نام «خسرو پرویز» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در این نامه او را به اسلام دعوت نمود و فرمود: اسلام بیاور تا سالم بمانی و اگر از پذیرش اسلام خوداری نمودی، گناه تمام مجوسیان (زرتشتیان) بر گردن تو خواهد بود، برای بردن این نامه، پیامبر صلی الله علیه و آله «عبدالله بن حذافه‌ی سهمی» را انتخاب کرد.

وقتی که نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خسرو پرویز رسید، از شدت ناراحتی، نامه را پاره کرد و گفت: برده‌ای ناچیز نام خود را قبل از نام من می‌نویسد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از این خبر اطلاع پیدا کرد، فرمود: خداوند پادشاهی و سلطنتش را پاره پاره کند!

خداوند این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را با فتح ایران در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه متحقق ساخت.

۳- نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به مقوقس، پادشاه مصر

این نامه را حاطب بن ابی بلتعه به مصر برد.

۴- نامه‌ی پیامبر ﷺ به قیصر، پادشاه روم
پیامبر ﷺ دحیه‌ی بن خلیفه‌ی کلبی را برای رساندن این نامه برگزید.

۵- نامه‌ی پیامبر ﷺ به منذر بن ساوی، حاکم بحرین
این نامه را علاء بن حضرمی از سوی پیامبر ﷺ به نزد منذر برد.

۶- نامه‌ی پیامبر ﷺ به هوذة بن علی، فرمانروای یمامه
پیامبر ﷺ بردن این نامه را به سلیط بن عمرو عامری واگذار کرد.

۷- نامه‌ی پیامبر ﷺ به حارث بن ابی شمر غسانی، فرمانروای دمشق
پیامبر ﷺ برای بردن این نامه، شجاع بن وهب را برگزید.

۸- نامه‌ی پیامبر ﷺ به جیفر، پادشاه عُمان
پیامبر ﷺ برای بردن این نامه عمر و عاص را برگزید.

۴- غزوه‌ی خیبر

غزوه‌ی خیبر در سال هفتم هجری اتفاق افتاد. خیبر شهری بزرگ و دارای قلعه‌ها و کشتزارهای فراوان بود.

در خیبر عده‌ای یهود زندگی می‌کردند که همیشه اعراب را علیه پیامبر ﷺ و مسلمانان می‌شورانیدند و حتی غزوه‌ی خندق به تحریک آنان به وجود آمد و یهود بنی قریظه را نیز علیه پیامبر ﷺ شورانیدند.

پیامبر ﷺ وقتی از ناحیه‌ی دشمنان اسلام و خصوصاً قریش، اطمینان حاصل پیدا نمود، در صدد برآمد تا از ناحیه‌ی یهود خیبر نیز آسوده خاطر گردد؛ بنابراین در محرم سال هفتم دستور داد تا مسلمانان برای جنگ با یهود

خیبر آماده شوند.

پیروزی خیبر را خداوند به مسلمانان وعده داده بود. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَجَّلَ لَكُم هَذِهِ﴾ (سوره فتح، آیه ۲۰)

«فراوان دست یافتن به غنائم فراوانی را در جنگ خیبر به شما وعده داده است».

در این غزوه تنها کسانی اجازه داشتند همراه پیامبر ﷺ بروند که در صلح حدیبیه شرکت داشتند؛ زیرا خدا کسانی را که از رفتن در غزوه‌ی حدیبیه سرپیچی نمودند، متخلف نامید و هدف آنها را فقط به دست آوردن غنائم بیان نمود. پیامبر ﷺ دستور حرکت به سوی خیبر را صادر فرمود. وقتی که پیامبر ﷺ و مسلمانان به خیبر رسیدند، با صدای بلند به الله اکبر گفتن و تکبیر و دعا نمودن مشغول گردیدند. پیامبر ﷺ فرمود:

«بر خود مهر آورید و صدایتان را پایین بیاورید؛ زیرا شما کسی را به تکبیر یاد می‌کنید که نه کر است و نه غایب است، شما خدا را یاد می‌کنید و برای خود دعا می‌کنید؛ در حالی که او می‌شنود و نیازی به بلند کردن صدا ندارد».

با حرکت پیامبر ﷺ به سوی خیبر، سردهسته‌ی منافقان، «عبدالله بن ابی» برای یهودیان پیام فرستاد و گفت: محمد قصد نبرد با شما کرده و به سوی شما می‌آید، از او نهراسید؛ چون تعداد شما بسیار زیاد و تعداد آنان کم است و هیچ‌گونه سلاح و تجهیزات نظامی ندارند. یهودیان نیز دو نفر را نزد قبیله‌ی غطفان فرستادند و به آنان وعده دادند که در صورت پیروزی بر مسلمانان، نصف محصول خرماي خودشان را به آنان خواهند داد.

مسلمانان قلعه‌های یهودی نشین خیبر را یکی پس از دیگری تصرف

کردند و تنها قلعه‌ای که تصرف آن به طول انجامید، قلعه‌ی «ناعم» بود.

پیامبر ﷺ در یکی از روزها فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که او، خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند. فردای آن روز، پیامبر ﷺ پرسیدند علی کجاست؟ گفتند: علی رضی الله عنه چشمش درد می‌کند. پیامبر ﷺ کسی را دنبال علی رضی الله عنه فرستاد و وقتی که علی رضی الله عنه آمد، آب دهان مبارک خویش را به چشمان علی نمود و علی رضی الله عنه همان ساعت شفا پیدا نمود به گونه‌ای که گویی اصلاً چشم درد نداشته است. آنگاه پرچم را به علی رضی الله عنه سپرد.

بنابراین با فتح این قلعه، مسلمانان به ابزار جنگی زیاد و منجنیق و مواد غذایی بسیار، دست پیدا نمودند و یهودیان خیبر شکست خوردند و تسلیم مسلمانان گردیدند.

تقسیم غنائم

نظریه‌ی پیامبر ﷺ پس از فتح خیبر این بود که آنان باید این سرزمین را ترک نمایند؛ اما آنان گفتند: ای محمد! بگذار ما در این سرزمین بمانیم و از آن نگهداری کنیم و به کار زراعت بپردازیم؛ چرا که ما از شما به کار کشاورزی آگاهتر هستیم.

از آنجایی که پیامبر ﷺ و یارانشان به کار کشاورزی آشنایی نداشتند و همچنین فراغت و فرصت پرداختن به کشاورزی نداشتند و فرزندان نیز نداشتند که به کار کشاورزی بپردازند، خیبر را به آنان بازگرداندند به این شرط که نیمی از محصول به دست آمده از این زمین‌ها، از آن مسلمانان باشد، تا هر زمان که پیامبر ﷺ بخواهد و آنان را بر سرزمینشان نگه دارد.

۳- عمره‌ی قضا

پیامبر ﷺ در سال ششم هجری برای زیارت خانه‌ی خدا قصد رفتن به سوی مکه را نمود؛ اما کفار مانع این عمل گردیدند و طبق صلح حدیبیه مقرر شد که سال آینده برای انجام دادن حجّ به مکه بیایند و قریش سه روز مکه را ترک نمایند تا پیامبر ﷺ و اصحاب در مکه بمانند.

در سال هفتم هجری پیامبر ﷺ و اصحابش که سال گذشته همراه او در حدیبیه بودند، تصمیم گرفتند که به مکه بروند، و غیر از چند اسلحه که در صورت نیاز بتوانند از آن استفاده نمایند، اسلحه‌ای دیگر همراه نبردند. با ورود مسلمانان به مکه، کفار، مکه را ترک نمودند تا طواف مسلمین را نبینند و هنگامی که پیامبر ﷺ از گردنه‌ی «کداء» خواست وارد مکه گردد، این اذکار را می‌فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدُهُ، وَاعَزَّ جُنْدُهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ كُلَّهُ»

«هیچ معبود بر حقّی نیست غیر از «الله»، خداوند متعال به وعده‌اش وفا نمود و بنده‌اش (پیامبر ﷺ) را یاری داد و سپاه و لشکر اسلام را عزّت داد و به تنهایی تمامی افراب و گروه‌های مشرکین و کفار را شکست داد».

پیامبر ﷺ در حالی که سوار بر شتر بود به طواف خانه‌ی کعبه پرداخت و به مسلمانان دستور داد تا سه بار اوّل طواف را به صورت نیمه دویدن انجام دهند، تا از خود نیرومندی نشان دهند؛ برای این‌که کفار می‌گفتند که: کسانی که امروز طواف خانه‌ی خدا می‌کنند، تاب و گرمای سوزان مدینه آنان را ناتوان کرده است.

پیامبر ﷺ همرا با اصحاب و یارانش با کمال نیرومندی و قدرت، طواف خانه‌ی کعبه را انجام دادند و سرهای خود را تراشیدند و سعی بین صفا و مروه را نیز انجام دادند. در مقابل، کفار هم توانمندی و هم سرعت حرکت مسلمانان را دیدند و این برخلاف آن چیزی بود که آنان فکر می‌کردند.

بعد از انجام حج، پیامبر ﷺ به وعده‌ی الهی پی برد که فرموده بود:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْأَحْرَامَ إِن شَاءَ

اللَّهُ آمَنِينَ...﴾ (سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۷)

«فراوند فواپ را راست و درست به پیامبر خود نشان داده است. به فواست و اراده‌ی خدا،

همه‌ی شما در امن و امان و سر تراشیده و موی کوتاه‌کرده و بدون ترس داخل مسجد الحرام فواهید

شر...».